
عروسی مگی

مریم رازانی



انتشارات آرادمان

نیمه‌های شبی بارانی در روشنایی اندکِ یک فانوس، در پستوی کوچکِ اتاقی اجاره‌ای با شانه‌هایی که زیر فشار دست‌های قابله‌ای میان سال کبود شده است، پیکر زنی را ترک می‌کند که جز همان اتاق اجاره‌ای، یک چادر، تن‌پوشی مندرس، یک جفت کفش لاستیکی، پسرکی که در تاریکی پستو به خواب رفته، و همسری که زیر بارش باران به دیواری کاه‌گلی تکیه داده، چیزی و کسی را ندارد. تا ماه‌ها و تا وقتی که با برادرش از لای تخته‌های شکسته‌ی یک در بزرگ به حسینیه‌ی محل که سرتاسر محوطه‌اش از گیاهان خودرو پوشیده شده و نهر پر آبی در کنار چای‌خانه‌ی آن جریان دارد، راه پیدا می‌کند، جایی جز فضای کوچک و محدود محل زندگی‌شان راه چشم نمی‌بیند. از آن پس، روزهای دیر گذرشان در محوطه‌ی خلوت حسینیه که در بیشتر ایام سال به‌جز ماه‌های عزا باغچه نامیده می‌شود، با خاک‌بازی و ساختن آتیه‌گی و ساختن آدم‌هایی با چشم‌های سیاه ذغالی، کلاه و عصا و حتی کفش، و ساختن قصه‌های زیبایی که بیشترشان در ذهن خَلّاق برادر شکل می‌گیرند، سپری می‌شود اما این نیز دیری نمی‌پاید. با باردار شدن مادر و خبر اضافه شدن یک بچه به جمع خانواده، برای آن که وسایل‌شان از دستبرد احتمالی آن بچه در امان بماند، در محوطه‌ی خاکی اطراف خانه، چاله‌ای حفر می‌کنند، هرچه را که با دست‌های کوچک‌شان ساخته‌اند در چاله می‌ریزند، روی آن را با خاک می‌پوشانند و تا مدت‌ها و تا وقتی خواهر موبورشان را در آغوش مادر می‌بینند که با دهان کوچک و لرزان